

روش طرح توحید در قرآن (خداپرستی یا خداشناسی)

تاریخ دریافت: ۸۹/۶/۱۰ تأیید: ۸۹/۷/۲۶

عبدالکریم بهجت پور *

چکیده

یکی از مطالعات مهم و راهبردی در موضوعات دینی، شناخت روش‌ها و اسلوب دین در طرح موضوعات دینی است. این مطالعه محققان را به لایه‌هایی از اغراض و مقاصد گزاره‌های دینی رهنمون می‌سازد که در غیر آن حاصل نمی‌شود. شاید یکی از مهم‌ترین این موضوعات، شیوه بیان توحید در قرآن است. تحقیق پیش‌رو، در صدد بررسی روش خاص قرآن در ارائه این موضوع است. رویکرد اصلی بحث، توجه به کشف روش با عنایت به سیر ترتیب نزول سوره‌ها می‌باشد. به نظر می‌رسد قرآن با محوریت توحید پرستش، به مقوله خدا پرداخته و با رویکردی تربیتی مباحث توحیدی را پیگیری نموده است. هرچند توحید افعالی به گستردگی در قرآن آمده است، اما در خدمت به بارنشانیدن توحید عبادت است. همچنین بحث از ذات و صفات الهی به تناسب و یا در قالب لطایف و اسرار آیات مورد توجه قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: خدا، توحید، ذات، صفات، افعال، عبودیت یا پرستش، معبود، روش، ترتیب نزول.

* استادیار گروه قرآن پژوهی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مقدمه

عبادت از جمله کهن‌ترین، گسترده‌ترین و ماندگارترین رفتارهای انسان می‌باشد و بخشی از علوم دیرینه‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی در کنار رشته‌های گوناگون دین‌شناسی به مطالعه و بررسی این رفتار انسان‌ها اختصاص داشته و بناهای عبادت از جمله پایه‌های ثابت باستان‌شناسی‌های اقوام و ملل به‌شمار می‌آید.

در تاریخ، گزارش حمایت سلاطین و پادشاهان از پرستش و بندگی امور والا - واقعی یا غیر واقعی - بسیار آمده است و نسبت این رابطه آنچنان بوده که برخی از صاحبان اندیشه‌های الحادی، دین را اسباب توجیه سلطه زورمداران و آرامش طبقات مظلوم و مانع انقلابی‌گری آنان می‌شمردند و روحانیان، اصحاب مذهب، کلیسا، پاپ، کاردینال و کشیش را توجیه‌گران قدرت به‌شمار می‌آوردند (دورانت، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۶۸۵) و برخی همچون هابز «دین را تخیل» (همان، ج ۸، ص ۴۵)، اسپنسر «دین را بی‌فایده» (دورانت، ۱۳۷۴، ص ۲۳۵)، سانتیان «دین را رمزی و زاده تخیل بشری» (همان) و فردریک «همه مذاهب را مبتنی بر یک سلسله قصه‌های موهوم» (تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۷۲۳) می‌دانستند. با این وجود حتی آنان که در جایگاه روشنفکری بدبینانه‌ترین نگاه را به دین داشتند، در جایگاه اداره مردم و حکومت، به جای تضعیف نهاد دین، در حمایت و تقویت آن می‌کوشیدند.

ولتر فیلسوف و مبارز روشنفکر فرانسه با شعار «بکوبید سر رسوایی را» به جنگ کلیسا و دین و عبادت رفت، اما پس از مدتی اذعان کرد که «اگر خدایی نباشد، باید آن را ساخت» (همان، ج ۹، ص ۷۰۹). ناپلئون که خود آخرین میخ را بر تابوت حکومت دینی کلیسا زد، به ترویج کلیسا و عبادت پرداخت و بالاخره اروپای ضربه‌دیده از حکومت دینی کلیسائیان، برخی از عرصه‌های فردی و خدمات اجتماعی دین را به روی مردم گشود (همان، ج ۱۱، ص ۱۶۴).

نکته جالب آن است که در این میان موضوع «پرستش» محور اصلی و ماندگار بود و عبادت فردی نه تنها مورد مخالفت قرار نگرفت، بلکه به دلیل فواید و کارکردهای آن؛ همچون پشتوانه‌بودن آن برای اخلاق و نظم اجتماعی و همچنین ایجاد امید و تسلی خاطر در طبقات محروم، مورد توجیه قرار گرفت.

نقش پیامبران در پرستش

توجه داشته باشیم که دین و پرستش، اختراع پیامبران نبود، بلکه کار بزرگ پیامبران، هدایت بشر به راه صحیح و مستقیم بندگی و پرستش بود. شهید مطهری معتقد است: طلب خدا، خواست او و جست‌وجوی او در طبیعت و سرشت انسان هست. در این صورت حالت پیغمبران در دعوت مردم به پرستش خدا، حالت باغبانی می‌شود که گلی یا درختی را پرورش می‌دهد، که در خود این درخت یا گل یک استعدادی، یعنی یک طلبی برای یک شیء خاص هست. در انسان فطرتی - به معنای یک تقاضایی - وجود دارد. بعثت پیغمبران، پاسخگویی به تقاضایی است که این تقاضا در سرشت بشر وجود دارد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۶۰۲).

انبیا آمدند تا مصداق و فرد شایسته بندگی و پرستش را معین کنند و انسان‌ها را به سوی او راهنمایی کنند، در بیان کیفیت و شیوه‌های بندگی و دلایل نفی اطاعت و بندگی غیر خدا با زبان برهان و حکمت سخن گفتند و در برابر انحرافات در موضوع پرستش به جدال احسن پرداختند: « اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ...: با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است، مجادله نما» (نحل: ۱۲۵).

همه پیامبران و از جمله خاتم آنان حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم را دعوت به پروردگار می‌کردند و برای آنها از شیوه برهان‌های استوار و قانع‌کننده عقل و موعظه و پندهای نرم‌کننده دل و جدال نیکو با مخالفان دستگاه بندگی توحیدی بهره می‌گرفتند.

بندگی خدا محور دعوت انبیا

پرستش نخستین‌ترین و کلیدی‌ترین موضوع دعوت دینی قلمداد شده است. قرآن کریم پیام مشترک تمام پیامبران را در مرحله اول، دعوت به توحید بندگی و پرستش دانسته است و مهم‌ترین درگیری انبیا را هم در همین زمینه می‌داند. خدای متعال دعوت انبیای بزرگ خود همچون نوح، هود، صالح و شعیب عَلَيْهِمُ السَّلَام را دعوت مردم به بندگی و پرستش خدا شمرده است (ر.ک: اعراف: ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵) و در عبارتی جامع درباره همه انبیا می‌فرماید که آن حضرات بعثت خود را با دعوت مردم به بندگی (= پرستش و اطاعت)

خدا و اجتناب از اطاعت طاغوت‌ها آغاز کردند: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: ۳۶).

لازم است ذکر شود که «رب» از ریشه «ربب» به معنای مالک و صاحب اختیار و تدبیرگر و مراعات‌کننده حال چیزی آمده است (ر. ک. ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۹۹-۴۰۱). این واژه به همین اعتبار بر رشد دادن مستمر و شکوفاساختن گام‌به‌گام یک موجود تا رساندن او به مرحله نهایی اطلاق شده است (ر. ک: راغب اصفهانی، ۱۳۷۹ق، ص ۱۸۹).

عبد نیز به کسی که زیر بار اطاعت از مالک و صاحب اختیار دیگری می‌رود، اطلاق می‌شود. این معنا درباره کسی که به اختیار خود دیگری را بندگی کند، اطلاق می‌گردد. به چنین فردی عابد می‌گویند؛ چنان‌که به گروهی که بردگی دیگران را بنمایند و به اجبار زیر سلطه دیگران قرار گیرند، عبید گفته می‌شود (راغب اصفهانی، همان، ص ۳۳۱).

در آیات قرآن و روایات اسلامی عبادت به معنای پذیرش صاحب اختیاری و مالکیت دیگری است و عبد کسی است که با اختیار خود زیر چتر ربوبی خدای متعال می‌رود. بهتر است بگوییم پرستش و عبادت اظهار تذلل و خواری در برابر دیگری است (همان، ص ۵) و سجده و رکوع دو نماد آن‌اند. پرستش، اظهار بندگی دیگری است و پیامبران تلاش می‌کردند تا با معرفی «رب» و صاحب اختیار شایسته و منحصر به فرد هستی و انسان، مردم را به بندگی خدا بخوانند و از پرستش غیر او برهانند؛ زیرا او تنها مالک و صاحب اختیار بود و اطاعت غیر او از هر کس که باشد و پذیرش مالکیت و اختیارداری مستقل هر موجود دیگر، بندگی آن موجود به شمار می‌رود.

عبادت در اصطلاح قرآن مفهوم گسترده‌تری دارد. یک درجه که عالی‌ترین مرتبه است، عبارت از سجده انسان در مقابل چیزی است، ولی از آن مرحله که بگذریم، قرآن هر نوع اطاعتی را عبادت می‌شمرد؛ لذا توحید عملی، اعم از توحید عملی فردی و توحید عملی اجتماعی، عبارت است از یگانه‌شدن فرد در جهت یگانه‌پرستی خدا و نفی هرگونه پرستش قلبی از قبیل هواپرستی، پول‌پرستی، جاه‌طلبی و غیره و یگانه‌شدن جامعه در جهت یگانه‌پرستی حق از طریق نفی طاغوت‌ها، تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها. فرد و جامعه تا به یگانگی نرسد، به سعادت نائل نمی‌گردد و جز در پرتو حق‌پرستی به

یگانگی نمی‌رسد (مطهری، همان، ج ۲، ص ۱۱۷).

یکی از تجلیات بندگی، استمرار و پیوستگی مؤمنان بر نماز است: «الذین هم علی صلاتهم دائمون؛ آنان که پیوسته در نمازشانند» (معارج: ۲۳). مفاد این آیه رعایت کامل میثاق‌های بندگی نمازگزاران با خدا در سراسر روز و پایداری آنان بر تعهد بندگی است که در نماز اعلام داشته‌اند. هرگونه اطاعت از غیر خدا، هر نوع لغزش به خواهش‌های پست و کوچک با استمرار بر نماز منافات دارد و شکستن باطن نماز و میثاق‌های اعلام شده در قرآن به حساب می‌آید.

«خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی»

از این رو، در قرآن گونه‌های پرستش گسترش یافته و هرگونه اطاعت‌هایی که در برابر خواست خدا باشد، نوعی از عبادت و برخلاف توحید بندگی به‌شمار آمده است:

۱. «افرایت من اتخذ الهه هواه...؛ آیا می‌نگری آن را که خواست خودش را معبود خود قرار داد» (جائیه: ۲۳) «اله» و «الْهة» بر موجودی که بندگی شود، گفته می‌شود و «الله» اشاره به معبود خاص، یعنی ذات باری تعالی دارد. خدای متعال در این آیه از خودپرستان یاد کرده و معلوم است که خودپرست، یعنی خودمطاع! و کسی که از خود اطاعت کند. امین الاسلام طبرسی به نقل از ابن عباس، حسن و قتاده و در معنای آیه می‌نویسد: یعنی آنچه را میلش بخواهد، دین خود قرار می‌دهد و هر آنچه دلش هوس کرد، مرتکب می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۷۸).

۲. «الم اعهد الیکم یا نبی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعدونی هذا صراط مستقیم؛ ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان بستم که شیطان را نپرستید. او دشمن آشکار شماست و مرا بپرستید که راه راست این است» (یس: ۶۰ و ۶۱). طبرسی توضیح می‌دهد که مراد از بندگی شیطان، اطاعت از فرامین و وسوسه‌های اوست (همان، ج ۴، ص ۴۳۰). همین مطلب مورد توافق دیگر مفسران است (ر.ک: طباطبائی، همان، ج ۱۷، ص ۱۰۶ / فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۵۷ / فضل اله، ۱۴۱۹ق، ج ۱۹، ص ۱۵۸ / ...).

یکی از مقاومت‌های بزرگی که در برابر دعوت توحیدی پیامبران شکل گرفت، از ناحیه زورمداران، پادشاهان و چشم‌پرکن‌ها بود. این درگیری‌ها ریشه در تعارض دعوت

انبیا با جایگاه اجتماعی و حکمرانی و ریاست آنها داشت. فرعون در برابر دعوت حضرت موسی علیه السلام به مالک و اختیاردار حقیقی هستی ایستادگی کرد و خود را بزرگ‌ترین اختیاردار مردم به حساب آورد: «فقال انا ربکم الاعلی: و گفت [ای مردم] من بزرگ‌ترین اختیاردار شما هستم» (نازعات: ۳۴).

او موسی علیه السلام را تهدید کرد که اگر معبودی غیر از مرا انتخاب کنی، زندانیات خواهم کرد: «قال لئن اتخذت الهاً غیری لا جعلنک من المسجونین» (شعراء: ۲۹). و به مردمش می‌گفت: «یا ایها الملاء ما علمت لکم من الهه غیری» (قصص: ۳۸).

در آیه‌ای در مقام انتقاد از یهود و نصارا، آنان را مشرک شمرده و اربابان و اختیارداران ادعائی‌شان را دانشمندان و راهبان و حضرت مسیح علیه السلام دانسته است: «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله و المسيح بن مریم و ما امروا الا ليعبدوا الله الها و احداً لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون» (توبه: ۳۱). از امام باقر علیه السلام روایت وارد شده است که نصارا و یهود برای احبار و علمای خود نماز و روزه نمی‌گرفتند، بلکه حلال ایشان را حلال و حرام ایشان را حرام می‌دانستند و به جهت همین تابعیت محض بود که آنها (علماء و احبار) را ارباب گرفتند و همچنان که خدا را باید در اوامر و نواهی عبادت کرد، احبار و رهبان خود را اطاعت و بدین وسیله آنها را عبادت می‌کردند.

از امام جواد علیه السلام در تعریف بندگی چنین آمده است:

من اصغی الی ناطق فقد عبده فإن کان الناطق یؤدی عن الله عز و جل فقد عبد الله و ان کان الناطق یؤدی عن الشیطان فقد عبد الشیطان: کسی که به سخن گوینده‌ای گوش کند، او را بندگی کرده است، حال اگر این گوینده از جانب خدا بگوید، پس فرد خدا را بندگی کرده و اگر از جانب شیطان بگوید، شنونده شیطان را بندگی کرده است (کلینی، ۱۳۶۵ ش، ج ۶، ص ۴۳۴).

از امام صادق علیه السلام نیز وارد شده که فرمود: «مَنْ أَطَاعَ رَجُلًا فِي مَعْصِيَةٍ فَقَدْ عَبَدَهُ»^۱ کسی که مردی را در راه معصیتی اطاعت کند، بندگی او را نموده است» (کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۹۸).

از آنچه گذشت معلوم شد که بیشترین حجم مبارزات پیامبران علیهم السلام با صاحبان قدرت و ثروت در موضع پرستش و بندگی بوده است؛ آنان همگی به توحید بندگی و بندگی موحدانه فرامی‌خواندند؛ اما مخالفان آنان سعی داشتند تا مهار بندگی و پرستش و اطاعت مردم را به دست گیرند و توجه مردم را به اطاعت خود جلب کنند و از اطاعت پروردگار متعال منصرف و یا از انحصار به این پرستش باز دارند. گستردگی و فراوانی بحث توحید در قرآن، نمود و روشنی دارد. آنچه مهم است، بررسی شیوه و روش خاصی است که قرآن در طرح نظریه توحید داشته است. در اینجا به بررسی این موضوع می‌پردازیم:

ابعاد مختلف توحید

دانشمندان علم کلام اسلامی برای توحید ابعاد چهارگانه توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال و توحید عبادت یا عبودیت یا پرستش را برشمرده‌اند.^{*} نکته مهم آنکه در آموزش و تعلیم ابعاد توحید، ابتدا بحث از توحید ذات مطرح می‌شود. پس از معلوم شدن وحدت ذات پروردگار و معلوم شدن «خودآیی» و واجب الوجودی آن ذات ربوبی، به بیان صفات سلبی و ثبوتی و توضیح اقسام و گستردگی و اطلاق آنها پرداخته و برای دفع توهم ازدیاد آنها بر ذات الهی و یا دفع مغایرت مصداقی صفات از یکدیگر، به توضیح عینیت ذات و صفات و وحدت صفات می‌پردازند؛ به گونه‌ای که آن کامل مطلق، واحد و بسیط مجزاً دارای صفات گوناگون شمرده می‌شود. در غیر این صورت «کمال التوحید نفی الصفات عنه» (نهج البلاغه، خطبه اول). پس از آن به توضیح توحید افعالی می‌پردازند و رابطه تمام اسباب و مسببات را با فعل الهی توضیح می‌دهند و با استفاده از بحث صفات فعلی و ذات، میان برخی از این افعال و صفات تفاوت‌هایی مطرح می‌شود و در نهایت به موضوع توحید پرستش و اطاعت می‌پردازند.

* لازم است ذکر شود که برخی از اندیشمندان، توحید استعانت را جدای از توحید عبادت مطرح کرده‌اند که در این صورت ابعاد نظریه توحید به پنج مورد بالغ می‌شود.

آنچه در گفتمان غالب دینی - که با رویکرد آموزشی است - نباید این توهم را به وجود آورد که ارزش و رتبه توحید به همان ترتیبی است که عرضه می‌شود. شهید بهشتی در کتاب ارزشمند خود **خدا از دیدگاه قرآن** این موضوع را پی گرفته است. وی با بررسی تطبیقی روش‌های طرح خدا در مباحث دانشمندان مسلمان و مقایسه آن با شیوه ارائه قرآنی به تفاوت این دو شیوه توجه کرده است. به باور او برخلاف نظریه‌های فلاسفه، مسئله اثبات وجود خدا و اثبات صانع در قرآن به صورت یک مسئله پیچیده که جای جرّ و بحث داشته باشد، مطرح نشده است و هرچند شک درباره وجود خدا را به کلی نادیده نگرفته است، اما به همین مقدار که انسان را در برابر چند سؤال قرار دهد، اکتفا کرده است (بهشتی، ۱۳۷۴، ص ۶۸). به نظر وی این سیر و سلوک توحیدی بر معرفی ساده‌ترین دریافته‌های درونی انسان تکیه دارد و نیازی به پیچ و خم‌های نفی و استدلال‌های سنگین و متصل ندارد. شهید بهشتی در اینجا به داوری در راهها و استدلال‌های فلسفی - عرفانی نیز توجه می‌کند و آنها را واجد نوعی تطبیق بر آیات قرآنی و نوعی تحمیل در پاره‌ای موارد می‌شمرد (همان).

وی در فصل دیگر کتاب به توضیح موضوع توحید و دلایل آن و نیز دلایل ابطال نظریه چندخدایی می‌پردازد و با ذکر مراتب توحید از جمله توحید ذات و صفات و افعال و عبادت در نتیجه‌گیری بحث می‌نویسد:

در کتاب‌های فلسفه و کلام معمولاً از چهار توحید درباره خدا صحبت شده است: توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی و توحید عبادی. از این چهار نوع توحید، توحید افعالی و توحید عبادی مستقیماً و به سادگی از آیات قرآن فهمیده می‌شود؛ ولی توحید ذاتی و صفاتی را به آن سادگی نمی‌توان به قرآن مربوط کرد. اگر بدون مباحث بس ظریف فلسفه و عرفان در قرآن بنگریم، شاید حتی به یک آیه هم برنخوریم که مستقیماً این مفاهیم دقیق توحیدی را به ذهن ما آورد. ولی اگر پس از آشنایی با این معانی بس ظریف و عرفان به آیات قرآن روی آوریم و در آنها تدبر کنیم، درمی‌یابیم که قسمتی از آیات با این معانی پیوندی جالب دارند و با این دید است که برای آیات محتوایی بس ظریف و برتر از محتوای معمولی می‌یابیم. در فهم آیات با محتوایی برتر از سطح معمول است که مباحث توحید ذات و صفات نیز با همه ظرافت و دقتش از قرآن بیگانه نمی‌نماید و از پرتو تفسیر و تأویلی، با آن مربوط می‌گردد (همان، ص ۱۴۵).

شهید بهشتی بخش پایانی کتاب را به موضوع صفات خدای تبارک و تعالی اختصاص می‌دهد و ضمن تأکید بر فراوانی اسما و صفات الهی در قرآن، با توجه به ارتباط میان افعال و صفات، بر امکان انتساب اسما و صفات فراوان به خدا اصرار می‌کند و در این موضوع به اشتراک رویه قرآن و فلاسفه و عرفا نظر می‌دهد (همان، ص ۲۲۳). وی در نهایت شناخت قرآنی از خدا را مستند به وحی می‌کند، ولی در عین حال متکی بر آگاهی‌هایی که انسان می‌تواند از راه تدبر در آیات و نشانه‌ها درباره او و صفاتش به دست آورد، معرفی می‌کند (همان، ص ۲۳۴). «این شناخت هم تشنه معرفت را در حدود امکان کم‌وبیش سیراب می‌کند و هم در عمل به کار می‌آید و ما را در بزرگ‌ترین مسئله‌ای که با آن روبرو هستیم، یعنی جهت زندگی، یاری می‌کند» (همان). در این خداشناسی اثری از بحث‌های جنجالی، نیرو بر بادده و سرگرم‌کننده که آفت بزرگی برای زندگی فردی و امت است، نمی‌یابیم و این خود درسی است بس آموزنده که در بحث‌های متافیزیکی از اینگونه بحث‌های بی‌فرجام بگزینیم؛ بحث‌هایی که عموماً به نتیجه روشن نمی‌رسند و غالباً با اظهار نظرهای ظنی و جهت‌گیری‌های تعجب‌آمیز و جاهلانه همراه می‌گردد (همان).

توضیح چند نکته در تبیین دیدگاه شهید بهشتی ضروری می‌نماید:

۱. آنچه در مباحث فلسفی و کلامی مورد نظر است، انتقال و آموزش محتوای مطلوب و نظام‌مند به مخاطب است؛ به‌گونه‌ای که منشوری از دانش توحیدی به مخاطب منتقل شود. اما درباره قرآن باید به اهداف تربیتی توجه داشت و آیات را در پرتو رویکردی که منجر به تربیت شود، مورد تأمل قرار داد. در رویکرد تربیتی، آیات به تدریج نازل می‌شود، و مباحث یک‌جا و کامل عرضه نمی‌شود، بلکه از هر بحث آن مقدار که به کار تربیت مخاطب آید، عرضه می‌گردد (بهجت‌پور، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۴۸). آنچه تفاوت حجم و کیفیت پرداختن به ابعاد مباحث توحیدی را در کلام و فلسفه و حتی عرفان، از قرآن جدا می‌کند، تفاوت رسالت آموزش علوم با رسالت تربیت قرآنی است. در قرآن توحید بندگی و اطاعت‌کردن، در کانون توجه و محور رستگاری قرار دارد: «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون». جمله: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» که شعار اسلام و از اولین تقاضاهای پیامبر ﷺ است، به‌خوبی نمایان می‌کند که انتظار

اسلام، پذیرش اصل بندگی توحیدی خدای متعال و اعلام آن است. این گفته مدخلی بر نفی پرستش و اطاعت دیگران و آغازی بر اطاعت و پرستش پروردگار متعال است و همین مطلب شاه‌کلید حرکت اصلاح و گذر و رهایی از لجنزار گناه و ظلمات و حرکت به سوی کانون نور و معنویت است: «کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (ابراهیم: ۱).

براساس این آیه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به‌عنوان مربی انسان‌ها، حرکت اصلاحی خود را با محوریت قرآن و با هدف خروج مردم از ظلمات به سوی نور آغاز می‌کند. قرآن نیز کانون این حرکت را پذیرش بندگی انحصاری خدای متعال قرار می‌دهد؛ زیرا تنها در سایه اطاعت و کرنش در برابر دستورات خدای متعال است که فلاح و رستگاری به دست خواهد آمد: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً؛ رنگ آمیزی الهی است و چه رنگ آمیزی بهتر از خدا» (بقره: ۱۳۸).

۲. انسان چهار رابطه با خدا، خود، جامعه و هستی دارد. مسیر سعادت و رستگاری انسان از هریک از آنها می‌گذرد (نصری، ۱۳۷۸، ص ۳۱۷). در این میان، رابطه انسان با خدا محور دیگر روابط است؛ یعنی شخص موحد از دریچه تنظیم رابطه خود با خدای متعال و اولویتی که به پذیرش بندگی او می‌دهد: «ایاک نعبد» از پروردگار در پیمودن راه صحیح رستگاری در دیگر ابعاد زندگی و روابط خود یاری می‌جوید: «ایاک نستعین، اهدنا الصراط المستقیم».

شاید سرّ نامیده‌شدن سوره حمد به فاتحة الكتاب همین باشد؛ زیرا این سوره به تنظیم روابط انسان با خدای متعال می‌پردازد و پذیرش این رابطه، راه را برای پذیرش هدایت الهی در ابعاد مختلف زندگی فراهم می‌سازد. موحد از دریچه ارتباط با خدای متعال و اطاعت از دستورهای او، رابطه با خود را برقرار می‌کند و به رشد ابعاد بینشی، گرایشی و رفتاری خود اهتمام می‌ورزد، رابطه‌اش را با خانواده و جامعه مؤمنان برقرار می‌کند، دشمن‌شناس می‌شود و گونه درست برخورد با دشمن را فرا می‌گیرد. در همین چارچوب، رابطه‌اش را با نعمت‌های دنیا برقرار کرده و برای آخرت خود تدبیر می‌نماید.

۳. براساس مطالب پیش‌گفته، توحید عبادی اساس همه ابعاد توحیدی خواهد بود و هر آنچه از ابعاد دیگر توحید گفته می‌شود، در خدمت به‌سامان رسیدن این حقیقت

می‌باشد. بنابراین، توحید عبادی محور مباحث قرآنی است. آیات قرآن بندگی موحدانه را به بار می‌نشانند و برای اینکه توحید به بار بنشیند، یعنی رابطه انسان با خدا شکوفا شود، باید نقش‌های پروردگار بر هستی، انسان و زندگی فرد معلوم شود و تا این نقش‌ها روشن نشود، انسان بندگی نمی‌کند.

همه انسان‌های عابد- اعم از موحد و مشرک - نقش‌ها و تأثیرهای غیر خود را بر هستی انسان درک می‌کنند و همین مطلب موجب می‌شود که به بندگی و اطاعت و کنش در برابر قدرت‌های فوق‌العاده و یاری‌گرفتن از توان آنان آورند. بنده و عبد کسی است که صاحب اختیاری و تأثیر دیگری را بر خود تشخیص دهد. نقطه مشترک بندگی موحدانه و مشرکانه همین است.

البته تفاوت این دو- مشرک و موحد - در تشخیص نقش یکپارچه یا جدای این اسباب و علل بر هستی و زندگی بنده است. مشرکان تأثیر خورشید، ماه، ابر، درخت، و ... را بر خود درک می‌کنند، اما به سازواری، یک‌کانونی و هماهنگی و یک‌سیستمی بودن این اسباب دست نمی‌یابند، در نتیجه آنها را جدای از هم دیده و مشرک می‌شوند؛ اما موحد به بلوغ فکری رسیده و درک هماهنگ‌دیدن این مجموعه اسباب به‌ظاهر جدا و متفرق را دارد. از اینجاست که مسئله توحید فاعلی مطرح می‌شود و توحید عبادت با توحید افعالی گره می‌خورد: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام: ۷۹).

همین معنا زمینه آشنایی موحدان با توحید ذات و صفات را فراهم می‌کند؛ چراکه توحید افعالی آینه شناخت ذات صادرکننده این افعال و صفات او می‌شود. قرآن نیز به این دو بُعد از ابعاد توحید پرداخته است. البته از آنجا که مباحث صفات با افعال پیوند دارند و مباحث افعال در قرآن گسترده آمده است، به تبع آن، مباحث مربوط به صفات، گسترده‌تر از موضوعات مرتبط با ذات بیان شده‌اند، بلکه بحث ذات در قرآن به شکل ضمنی و جزئی آورده شده است. ملاحظه بسامد مجموعه آیات قرآن در باب توحید نیز با این رویکرد توافق کامل دارد. حدیث قدسی و سلسله الذهب بر جایگاه مرکزی توحید بندگی در منظومه دینی اشاره دارد: از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ایشان از جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام و او از خدای تبارک و تعالی نقل می‌کند که فرمود: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ

حِصْنِي أَمِنْ مِنْ عَذَابِي: کلمه «معبودی جز خدا وجود ندارد» قلعه من است و هرکس در قلعه من داخل شود، از عذاب من ایمنی می‌یابد» (صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۳۵).

بنابراین، پرستش و اطاعت جهت اصلی دعوت توحیدی قرآن به‌شمار می‌آید و دیگر ابعاد توحید در خدمت به بارنشستن توحید عبادت می‌باشند.

توحید افعالی دلیل توحید عبادت

قرآن کریم برای دعوت مردم به توحید پرستش و اطاعت خالصانه خدای متعال برهان‌هایی را اقامه کرده است که به‌طور عمده بر محور توحید افعالی دور می‌زنند. به عبارت بهتر، پرستش و اطاعت، انتظار خدا از انسان است و این انتظار هنگامی توجیه‌پذیر است که نقش‌های مؤثر، بلکه بی‌نظیر معبود بر زندگی عابدان - چه با واسطه و چه بی‌واسطه - معلوم گردد؛ به‌گونه‌ای که اطاعت از معبود را با حق یا دانش وی نسبت به مصالح و مفاسد عابدان و مطیعان مربوط سازد. بیان افعال الهی و توضیح نقش‌های بی‌بدیل او در تمام هستی و حیات بشر در راستای به بارنشستن اطاعت و بندگی است. به همین جهت، آیات قرآن این جنبه را موضوع عنایت قرار داده است: «اقرء باسم ربك الذي خلق، خلق الانسان من علق، اقرء و ربك الاكرم الذي علم بالقلم، علم الانسان ما لم يعلم» (علق: ۱ - ۵).

خداوند در همین نخستین آیاتی که در آغاز رسالت پیامبر اسلام بیان می‌کند، او را مأمور می‌سازد تا مردم را به پروردگارش بخواند؛ پروردگاری که آفریدگار همه هستی است؛ آفریدگار انسان و مربی ویژگی‌های منحصر به فرد انسان است (ر.ک: بهجت‌پور، همان، ج ۱، ص ۹۵ - ۱۰۴).

تأکید بر واژه‌های «رب» به معنای موجودی که دیگری را به تدریج رشد می‌دهد و از قوه به فعل در می‌آورد، او را شکوفا ساخته، استعدادهای نهفته‌اش را بروز می‌دهد و یا معنای صاحب اختیار، مدبّر و سیاست‌گذار دیگری، گویای این نکته است که خدای متعال اراده فرموده تا هم پیامبر ﷺ و هم مؤمنان، خدای متعال را از دریچه نقش او در تدبیر و پرورش امور عالم بشناسند. جالب آنکه قرآن برای معرفی این پروردگار و شایستگی او در پروردگاری، بر دیگر نقش‌های وی بر هستی و انسان که جملگی فعل

الهی‌اند، تأکید می‌کند. آفرینش موجودات بدون هیچ سابقه‌ای، آفرینش انسان از یک کرم‌واره و پیگیری تمام مراحل آفرینش او تا آنجا که تبدیل به انسانی کامل با اندام و اعضا و جوارح لازم شود؛ نیز تربیت کریمانه بُعد علمی انسان که او را از دیگر موجودات جدا می‌کند، همگی افعال و نقش‌های خدایند که در حیات بشر ساری و جاری‌اند. از این نقش‌ها و افعال به اوج دانایی پروردگار می‌رسیم. به عبارت دیگر، انسان موجودی در یک سیستم است؛ سیستمی که از آن به هستی یاد می‌شود. در این سیستم و تعاملات است که رشد و تکامل وی رقم می‌خورد. کسی که نقش تربیت با تدبیر این انسان را برعهده می‌گیرد، باید بیشترین دانایی را به این سیستم داشته باشد تا بتواند با شناخت فرصت‌ها و تهدیدهای موجود در این سیستم، بلکه توجه سیستم به سمت تأمین نیازهای اساسی انسان و عدم ممانعت سیستم از تحقق کمال انسان، تدبیر لازم را بنماید و او را در این شرایط به کمال شایسته برساند. حال پرسش این است «چه کسی بهتر از آفریدگار سیستم، این مجموعه را می‌شناسد و یا توان علمی گذراندن او را از این معبر دارد؟» حال اگر به این آگاهی اطلاع بر همه ظرفیت‌ها و استعدادها را که در انسان هست اضافه کنیم، برای شکوفایی آنها، چه کسی جز آفریدگار انسان را می‌توان یافت که بیشترین آگاهی بر این موجود (انسان) و ظرفیت‌های وی داشته باشد؟ و باز اگر اضافه کنیم تربیت و ویژگی و ما به الامتیاز انسان، یعنی علم و دانایی او را، چه موجودی بهتر از این مربی می‌تواند برای او بگوید که تو چه هستی، چه ظرفیتی داری و چگونه می‌توانی این ظرفیت را شکوفا و بالفعل سازی؟ این حقیقت از منظر دانش، ارزش دارد و تربیت متکی بر این حجم از دانش را توجیه می‌کند. به عبارت بهتر، کسی می‌تواند به انسان بگوید چگونه باش که انسان را آن‌گونه که هست، بشناسد و جهان و سیستمی را که انسان در آن به سر می‌برد، بشناسد. در غیر این صورت تضمینی برای به‌ثمر نشستن برنامه تربیتی او نیست.

افزون بر این، با نگاهی دیگر می‌توان گفت: کسی که آفریدگار هستی و آفریدگار انسان در همه مراحل و تربیت‌کننده ظرفیت خاص اوست، تنها صاحب حقی است که می‌تواند بر انسان فرمان براند و امور او را تدبیر کند، نه دیگرانی که چنین حقی را ندارند! مع الاسف برخی از مردم چنین فقری را به پروردگار شایسته (خدای متعال) احساس نمی‌کنند، در نتیجه در برابر دستورات صادره از او و پذیرش اطاعت و بندگی

حضرت بر راه مستقیم اطاعت از خدا و تعقیب رسالت الهی و نیز هشدار از سازش و نرمش با جریان تکذیبگر و معاند است، بر پاره‌ای از نقش‌های خدای متعال و افعال او تأکید می‌شود؛ به‌طور مثال، پاداش‌دهندگی خدای متعال (قلم: ۳)، علم فعلی پروردگار به هدایت‌شدگان و گمراهان (قلم: ۷)، تنبیه و داغ‌زدن بر چهره صاحبان قدرت و ثروت (قلم: ۱۶)، ابتلا و امتحان الهی (قلم: ۱۷)، عذاب و نابودی نعمت‌های دنیوی طاغیان (قلم: ۱۹)، تبدیل نعمت به نعمت (قلم: ۳۲)، استدراج اهل تکذیب قرآن (قلم: ۴۴)، اجتناب و برگزیدن رسول (قلم: ۵۵) و... بنا بر آنچه از سوره مشاهده می‌شود، باقی‌ماندن بر صراط مستقیم انجام رسالت الهی و تبعیت از فرمان الهی در سایه تأکید بر نقش‌ها و تأثیرهای خدای متعال بر زندگی مردم و پدیده‌های حیات اجتماعی توضیح داده شد.

همین شیوه در سوره مزمل - سومین سوره نازل شده در مکه - مشاهده می‌شود. در این سوره که به‌طور عمده خطاب به پیامبر اکرم ﷺ است، شاهد تأکید بر اطاعت و پرستش خدای متعال هستیم. دستورهایی به آن حضرت داده می‌شود، از وی خواسته می‌شود تا خود را به انجام بعضی از عبادات مشغول سازد و نسبت به فراغت دل برای خدا، توکل بر او و صبر و شکیب در راه انجام فرامین او اهتمام ورزد. در این سوره راه رسیدن و تحصیل این کمالات و بندگی و اطاعت حضرت حق در این امور معلوم شده است و در آنها برخی از افعال الهی پشتوانه یا عامل تحقق این فرامین دانسته شده است؛ به‌طور مثال: افکندن و القا کردن گفتار سنگین به پیامبر (قرآن) از سوی خداست (مزمل: ۵). یادکرد خدمت پرورگاری پروردگار موجب فراغت قلب پیامبر از غیر است؛ یعنی یادکرد صفت یا فعلی از افعال الهی در حصول این کمال روحی مؤثر است (مزمل: ۸). توجه به ربوبیت هستی در توکل نقش دارد (مزمل: ۹)، به واگذاری کار مخالفان و معاندان به پروردگار که به جهت فعل الهی - منتقم - (مزمل: ۱۰-۱۸) و علم فعلی خداوند به طاعت و توان بندگان (مزمل: ۱۹) و ... ارتباط دارد.

در سوره مدثر که چهارمین سوره مکی است، یکی از مراحل سنگین دعوت پیامبر آمده است. در این صحنه که جلوه‌ای از ارتباط آمرانه خدا با پیامبر به‌عنوان مأمور است، آن جناب موظف می‌شود تا مردم را هشدار دهد و آنان را نسبت به آینده دغدغه‌مند سازد. قرآن در راه انجام این طاعت، دستورهایی مکمل و اطلاعات و توجیهاتی متوجه

پیامبر می‌کند و در آنها به‌خوبی بر صفات فعل توجه داده می‌شود. صفت تدبیر و تنبیه توطئه‌گران علیه رسالت پیامبر و کرامت قرآن (مدثر: ۱۱-۱۹)، گمراه‌کردن کسانی که مستحق گمراهی‌اند و دانش به تعداد سپاهیان حضرت حق (مدثر: ۲۰) و تقدّم اراده الهی بر اراده دیگران (مدثر: ۵۶) از جمله اوصافی است که در سوره مورد توجه بوده است.

سوره حمد پنجمین سوره مکی در نظر غالب جداول ترتیب نزول است. در این سوره به نقش‌های خدا بر زندگی بشر توجه می‌شود و این نقش‌ها، مقدمه اعلام توحید بندگی و استعانت قرار می‌گیرند: حمد- یعنی مدح بر فعل اختیاری زیبا- منحصر در خدا می‌شود؛ خدایی که پروردگار جهانیان است. استعدادهای عام و خاص بشر را به رحمت رحمانی خود پرورش می‌دهد و صاحب هنگامه جزا و پاداش است.

اینها همه صفات فاعلی‌اند که با نگاه انحصاری به خدا بیان می‌شوند (حمد: ۲-۴)؛ اما پس از آن توحید بندگی و استعانت مطرح می‌شوند. این هردو در پرتو آن توحید افعالی توجیه می‌شوند و در نهایت تقاضای هدایت به راه مستقیم است که متکی بر صفت نعمت بخشی پروردگار می‌باشد (حمد: ۵-۷) و

نتیجه گیری

۱. همان گونه که در این سیر ملاحظه شد، جریان توحید بندگی و اطاعت در سوره های قرآن نقش محوری داشته و توحید افعال الهی، نقش پشتیبان و توضیح دهنده علت بندگی موحدان به حساب آمده است. این، رویکرد غالب قرآن است؛ رویکردی که مخاطب را با توجه به نیازهای انسان و نقش های خدا در تأمین مهم ترین نیازهای وی پیوند می دهد. بنابراین، موضوع خدا در قرآن از مباحث ذهنی و انتزاعی مثل بحث اثبات ذات و صفات ذاتی آغاز نمی شود. به عبارت دیگر، کارکرد موضوع خدا در قرآن، خداپرستی است؛ در حالی که مباحث آموزشی رسمی با رویکرد کلامی و فلسفی بر مدار خداشناسی دور می زند. در قرآن اصل بر اصلاح گرایش هاست و آموزش، ارزش تبعی دارد، اما در روش غیر قرآنی، شناخت اصالت می یابد و البته گرایش، نتیجه قهری آموزش ها نیست. در قرآن مباحث توحیدی بر محور توحید عبادت است، اما در روش های دیگر بر محور توحید ذات.

۲. طرح این مباحث، اختصاص به عرب معاصر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ندارد و با توجه به آیات قرآن معلوم می شود که این مدل عمومیت دارد و طرح حکیمانۀ خدای متعال در طول تاریخ دعوت دینی است. مجموعه آیات مربوط به رسالت دیگر رسولان، شاهد این مدعاست.

۳. این سبک ارائه توحید به سرعت کاربست تربیتی یافته و در فرایند رشد و کمال به کار گرفته می شود و مخاطب به فراخور شناخت و معرفتی ذهنی، تأثیرات روحی و روانی و عملی و بیرونی این آموزه ها را در زندگی خود احساس می کند؛ در صورتی که خدایی که در کلام و فلسفه مطرح می شود تا پیدا کردن نقش عینی در زندگی، فاصله بسیار دارد؛ فاصله ای که بر اصحاب فکر و اندیشه پوشیده نیست.

۴. این روش ارائه توحید که با توحید عبادی شروع می شود و آن را در پرتو توحید افعالی تشریح و توضیح داده و مدلل می سازد، درجه به درجه ذهن را آماده شناخت کمالات نادیده و غیر قابل درک عینی و تفصیلی خدا قرار می دهد؛ به گونه ای که زحمت

استدلال و بیان برهان را بسیار اندک می‌نماید. به همین جهت، در مجموعه آیات قرآن صفات و ذات پروردگار به موضوع اصلی، محوری و عمومی آیات تبدیل نمی‌شود، بلکه از لابلای عبارات فخیم و فاخر آیات قرآن و اسرار و لطایف آن به دست می‌آید.

۵. البته قرآن کریم به ذات و صفات الهی نیز توجه کرده است. همان‌گونه که تاکنون ملاحظه شد، سیر نزول سوره‌های قرآن به‌گونه‌ای رقم خورد که در سوره حمد از توحید عبادت و توحید افعالی به‌وضوح سخن گفته شد. در ادامه سیر نزول سوره‌ها همین رویکرد ادامه دارد تا آنکه در سوره کافرون که در ترتیب نزول هجدهمین سوره مکی دانسته شده است، پیامبر اکرم ﷺ مأموریت می‌یابد تا به‌طور صریح صف اعتقادی خود را از کافران جدا سازد و اعلام دارد که در موضوع پرستش و اطاعت و راهی که در اطاعت انتخاب می‌کند، مسیری بر خلاف مسیر کافران می‌رود: «بسم الله الرحمن الرحیم قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون و لا انا اعبد ما عبدتم و لا اتم عابدون ما اعبد، لکم دینکم و لی دین: بگو ای کافران، آنچه می‌پرستید، نمی‌پرستم و آنچه عبادت می‌کنم، شما عبادت نمی‌کنید و نه آنچه را عبادت می‌کنید، من عبادت می‌کنم و نه آنچه عبادت می‌کنم، شما عبادت می‌کنید، دین شما برای خودتان و دین من برای خودم». پس از این صف‌کشی روشن، آن حضرت مأموریت می‌یابد تا در سوره بیست‌ودوم، یعنی سوره اخلاص از توحید ذات و صفات الهی یاد کند: «قل هو الله الاحد، الله الصمد، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد: بگو او معبود یکتاست، معبودی بی‌نیاز، نه کس را زاده و نه زائیده از دیگری است، او را هیچ همتایی نیست» و سپس در سوره بیست‌وسوم، یعنی سوره نجم همین معنا را تعقیب کند و پیرایه‌هایی را که مشرکان در رابطه با ذات و صفات الهی ادعا می‌کردند، مردود بشمارد: «افرایم اللات و العزی و مناة الثالثة الاخری. الکم الذکر و له الاثنی تلک اذا قسمة ضیزی ان هی الاسماء سمیتموها انتم و اباءکم ما انزل الله بها من سلطان...: به من خبر دهید از لات و عزی و منات که سومین دیگر آنهاست، آیا [به خیالتان] برای شما پسر است و برای او (خدا) دختر؟ در این صورت این تقسیم نادرستی است، این [امور] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما از پدرانتان نام‌گذاری کرده‌اید و خدا بر حقایقیت آنها هیچ دلیلی نفرستاده است» (نجم: ۱۹-۲۴).

طبق این آیات معلوم می‌شود که مشرکان، دخترانی برای خدا اعتقاد داشتند و ذات او را واحد نمی‌دانستند و یا برای او همانند و شریک در ذات یا صفات معتقد بودند که در این آیات مورد انکار قرار گرفتند.

با توجه به سیر نزول سوره‌ها معلوم می‌شود که مباحث توحید ذات و صفات و اصلاً بحث ذات و صفات در منظومه مباحث معرفتی قرآن بحث محوری و اصلی نبود؛ هرچند عبارات فاخر و ارزشمندی در مورد خدا وارد شد. نمونه آن، آیه نور در سوره نور، آیه الکرسی در سوره بقره، آیات انتهایی سوره حشر، آیات ابتدایی سوره حدید و بسیاری از دیگر آیات است که با توجه به موشکافی‌های عرفانی و فلسفی از لطایف و اسرار آیات استخراج می‌شود (بهشتی، ۱۳۷۴ش، بحث اسما و صفات خدا).

منابع و مأخذ

* قرآن مجید

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب المحيط؛ ج ۱، چاپ سوم، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۲. بهجت پور، عبدالکریم؛ تفسیر همگام با وحی؛ ج ۱، چاپ دوم، قم: سبب النبی ﷺ، ۱۳۸۷.
۳. بهشتی، محمدحسین؛ خدا از دیدگاه قرآن؛ چاپ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ چاپ اول، بیروت: دار العلم، الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
۵. الصدوق، محمد بن علی بن حسین؛ عیون اخبار الرضا؛ تصحیح حسین اعلمی، ج ۲، چاپ اول، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق.
۶. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۷. طریحی، فخرالدین؛ مجمع البحرین؛ چاپ سوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.
۸. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ بی چا، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵.
۹. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج ۲، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۱۰. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۲ و ۳، چاپ سوم، قم: صدرا، ۱۳۷۶.
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران؛ تفسیر نمونه؛ ج ۱۸، چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴.
۱۲. نصری، عبدالله؛ تکاپوگر اندیشه‌ها؛ چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۶.